أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

دیروز عرض شد معانی عسر و حَرَج و طاقة، معانی روشنی است و تقریباً به معانی واحدی هستند. در یک آیهٔ شریفه داردلاٰ یُکَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا ..... رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ..... ﴿البقرة، ٢٨٦﴾ که جزو مسائلی بود که پیغمبر اکرم در شب معراج از خداوند مسئلت کردند.

عرض شد که طاقة به معنای حَرَج نیست یعنی آن عدم الطاقه به معنای حکم حَرَجی نیست، یک معنای بالاتر از این هست. طاقة در لغت به معنای قوه و قدرت است. اگر ما قوه و قدرت را به معنای شرط تکلیف بدانیم پس معنای این آیه می‌شود: ربنا و لاتُکَلِّفُنا ما لاقدرة لَنا به، خب این اصلاً عقلاً محال و ممتنع است و سؤالش غلط است چون عقل حکم

به ابطال یک همچنین حکمی را می‌کند، چه تکلیفیه، چه وضعیه. پس معلوم می‌شود معنای طاقة که پیغمبراکرم سوال کردند به معنای قدرت نیست، یعنی قدرت بر تکلیف، بلکه به معنای تحمل مشقّت کثیراست. چطور که در امم گذشته این طور بود و روایتی در این زمینه هست که خداوند متعال آن مشقّاتی را که بر امم گذشته بود از امت پیغمبر برداشته. پس بنابراین معنای طاقة در اینجا یعنی آن تحملی که با آن تحمل، دیگر برای انسان رمقی باقی نمی‌ماند، این می‌شود معنای طاقة، یعنی دیگر اصلاً رمقی باقی نمی‌ماند.

فرض کنید که روزهٔ در تابستان با توجه به شرایط اگر طوری باشد که طاقت انسان را تمام کند، این دیگر وجوبش برداشته می‌شود. فرض کنید که افرادی که دارای ضعف هستند اگر اینها بخواهند روزه بگیرند روزه باعث می‌شود که دیگر به کار دیگری نرسند و نپردازند، این وجوب برداشته می‌شود. بله یک وقتی ضعف ضعف عادی و طبیعی است، یک وقتی ضعف مفرِط است، ضعف مفرط یعنی پرداختن به این عبادت واین عمل موجب صَرف تمام قوا و تمرکز تمام قوا می‌شود به طوری

که دیگر انسان به کار دیگری نمی‌تواند بپردازد. این می‌شود معنای طاقة که ....وَ عَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ.... ﴿البقرة، ١٨٤﴾ اشاره به این جهت می‌کند، کسانی که طاقت روزه را دارند یعنی قوای آنها صرف برای روزه می‌شود.

سوال: ... در ایام تابستان که روزه برای مردم واقعاً عسر و حَرَج است

جواب: بله وجوب برداشته می‌شود

سوال: کارگران کوره پزی و اینها کلاً...

جواب: بله بله. حالا عرض می‌کنیم که معنای حَرَج چیست؟ آیا معنای حَرَج ...؟ اینکه در بحث قبلی عرض کردم خدمتتان، این است قضیه که در قضیهٔ ضرر، حکم روشن است یعنی مشخص است که اگر ضرر از ناحیهٔ غیر به انسان برسد این ظلم واضح و بیّن است ولو به مقدار کم، فرقی نمی‌کند. در آنجا عقلا حکم به تدارک و رفع و دفع می‌کنند. یا فرض کنید که اگر از ناحیهٔ شارع هم حکمی به انسان برسد خود شارع از باب لاضرار آمده است این ضرر را دفع کرده. این هم خب ما معنای ضرر را

می‌دانیم چیست و مسئله برای ما روشن است.

اما صحبت در حَرَج است که حَرَج به چه مقداری گفته می‌شود؟ در حَرَج باید ببینیم که آیا حَرَج به معنای صِرف مشقت است؟ خب ممکن است در خیلی از عبادات، انسان دچار مشقّت بشود. یا اینکه مشقتی است که انسان را از کار دیگر باز می‌دارد؟ یا اینکه یک مشقّتی است که خود شارع حدود آن را بیان کرده؟ اینجا است که ما نیاز داریم به روایاتی که در آن روایات نفی حَرَج می‌شود. یعنی وقتی که مراجعه کنیم به این روایات، آن مقدار مشقّت و مقدار حَرَج برای انسان مشخص می‌شود که زمینهٔ برای رفع را ائمه علیهم‌السلام درچه محدوده‌ای تعیین کرده‌اند و حالا البته خب بحثش می‌آید حالا که صحبتش شد عیبی ندارد اشاره می کنیم.

من باب مثال اگر کارگری، این کارگر باید کار انجام بدهد و اگر نتواند کار انجام بدهد، نمی‌تواند روزی خود را تحصیل کند، نمی‌تواند روزی خود را پیدا کند و رفتن و کار کردن مستلزم صرف نیرو و توان است در آن مَعمَل و مَصنَع و آنجایی که دارد

این کار را انجام می‌دهد، چنانچه روزه موجب بشود که این شخص دست از کارش بکشد و نتواند کار انجام بدهد و تحصیل روزی بکند، این روزه بعنوان حکم حَرَجی برداشته می‌شود و به مصداق ....وَعَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ.... ﴿البقرة، ١٨٤﴾ به آن، فدیهٔ طعام تعلق می‌گیرد. بله ما در اینجا خیلی شجاعانه و به جرأت حکم به رفع وجوب صوم می‌کنیم و همین طور زنی که می‌خواهد بچه شیر بدهد و این شیر دادن موجب می‌شود که برای اوضعف پیدا بشود، نتواند روزه بگیرد یا اگر روزه بگیرد به ضعف بیافتد، امور بچه را نتواند آن طور که باید و شاید به انجام برساند، وجوب روزه از او هم برداشته می‌شود.

بطور کلی اگر ما روایاتی را که در این زمینه وارد است بخوانیم، آن مقدار حَرَجیّتش که موجب رفع حکم است، آن مقدار برای ما مشخص می‌شود. در آیاتی که در این زمینه آمده چند لفظ بود که این چند لفظ از او استفادهٔ عدم حکم حَرَجی می‌شود در شریعت پیغمبر اکرم.

یکی خود لفظ حَرَج است که عرض کردیم به معنای مشقّت است البته آن مشقّتی که موجب امتناع عقلی است نه، آن مشقّت منظور نیست. مشقتی که مثلاً فرض کنید در پنجاه و یک رکعت نمازی که برعهدهٔ امم سالفه بود[وجود داشت که] اینها را هرکدام در وقت خودش واجب است که بخواند، در نصف شب بخواند، موقع صبح بخواند، ظهر بخواند، نافله‌اش را بخواند، در آن وقت فلان بلند شود چکارکند، خب این واقعاً مشقت دارد. خب انسان [گاهی اوقات] نمی‌تواند. یک وقتی خسته است احتیاج به استراحت دارد، بعد از نهار یا [شام]، نمی‌تواند نصف شب بلند شود، تکلیف و تحمیل بر این قضیه واقعاً مشقّت است. شکی در این نیست. این یکی [از معانی]حَرَج بود.

یکی به معنای عسر بود که خب عسر هم همان طوری که در روایات هست عُسر ضد یُسر آمده. یُسر به معنای انجام یک عمل است با راحتی و بر طبق روال طبیعی، این می‌شود یُسر. عسر انجام آن عمل است با شکلهای مختلف به صورت پیچیده و مُعَقَّد به نحوی که انجام آن برای انسان مشکل باشد. این

به معنای عسر است، می‌گویند این امر مُتعسِّر است. متعسر یعنی خیلی مشکل است، خیلی سخت است، و سخت برای انسان این امر پیدا می‌شود.

یکی از آن الفاظ، طاقة بود که طاقة به این معنای دومی که عرض شد به معنای قدرت است یعنی قدرتی که با آن- نه قدرت بر تکلیف، آن یک مسئلۀ دیگر است آن اصلاً موجب امتناع عقلی می‌شود، اصلاً شرط تکلیف، قدرت است- قدرتی که با آن قدرت، دیگر قدرت برای عمل دیگری باقی نمی‌ماند وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ یعنی دیگر ما قدرت نداریم کار دیگری انجام بدهیم.

یکی از آن الفاظ اِصر بود .... وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ... ﴿الأعراف، ۱۵۷﴾ اصر به معنای حَرَج است، به معنای مشقّت است، آنچه که موجب می‌شود انسان محبوس بشود و در جای خودش متوقف بشود، نتواند حرکتی داشته باشد، متوقف بشود بر آن عمل، متوقف بشود برآن کار، دستش باز نباشد کار دیگری انجام بدهد، اینها همه به معنای اصر است.

خب اگر ما به اینها مراجعه کنیم می بینیم اینها همه در یک زمینه هستند یعنی زمینۀ برای ایراد این

کلمات عبارت است از انجام عملی که آن عمل برحسب روال طبیعی خودش انجام نگیرد، این می‌شود مشقّت. الان شما وقتی که نگاه بکنید می‌بینید که خیلی از کارهایی که مردم دارند انجام می‌دهند این کارها همه حَرَجی است. فرض کنید که ایستادن برای تحصیل روزی، تحصیل روزی که الان باید بکند، باید برود کوپن بگیرد و چکار کند و تو صف کذایی و چی چی بایستد...! این می‌شود یک حکم حَرَجی. بر طبق عادی این است که این شخص برود در دکان، آن آذوقه و موادی که می‌خواهد، تهیه بکند و ببرد منزل، این می‌شود حکم عادی. این شناسنامه بردن و فرض کنید مُهرکردن و چکار کردن و بعد هم آمدن و کوپن چکار کردن و...، اینها همه حکم حَرَجی است. البته حالا یک وقتی اقتضاء می‌کند، یک وقتی نه. در جایی که اقتضاء می‌کند، در آنجا عرف حکم به عدم حرجی می‌کند یعنی این را در ردیف اعمال و افعال متداوله به حساب می‌آورد. چطوری که در بحث ضرر عرض کردیم ممکن است یک مسئله در یک جا خیلی عادی باشد ولی در یک جا آن مسئله مسئلهٔ ضرری باشد، عقلا حکم به تحقق

موضوع کنند در آن قضیه، اما همین قضیه در یک جای دیگر فرض کنید من باب مثال عادی است، این می‌شود حکم حرجی.

طواف دور بیت اللَه و کعبه، این است که به طور عادی انجام بگیرد، عادی باید باشد، یعنی انسان وقتی که طواف می‌کند با توجه به خصوصیاتی که در مورد طواف آمده که انسان این دعا را بخواند، این کار را انجام بدهد، این توجه را داشته باشد، متوجه این مسائل باشد، با توجه به این خصوصیات خب این طوافی که الان فرض کنیم در حدود چهارده زراعی که مثلاً تعیین شده، آیا طواف واقعاً در یک همچنین زمینه ای عادی است؟ خب این واقعاً حرجی است دیگر. شکی نیست که این حرجی است. نمازی که مصلی می‌خواهد بخواند باید آن نماز را در شرایطی بخواند که حضور قلب داشته باشد، خب اینها یک مسائل واقعی است. الان این مسائل دیگر خیلی پیش پا افتاده است و به آن توجه نمی شود. دو رکعت نماز طواف، صلاة طواف، باید صلاتی باشد با حضور قلب، عدم اختلال، عدم

تزلزل، عدم حرکت، عدم الصارف، صارفی نباید باشد برای این صلاة که نسبت به آن انجام می‌دهد. نماز طواف با نماز صبح چه فرقی می‌کند؟! چه فرقی می‌کند؟! پس بنابراین اگر انسان در پشت مقام ابراهیم بخواهد بایستد و این باعث بشود که او را حرکتش بدهند، تکانش بدهند که نتواند حضور قلب داشته باشد این وجوب برداشته می‌شود، واجب نیست. عقب‌تر نماز بخوان، عقب‌تر حتی نماز بخوان. خلف مقام ابراهیم، حتی ما می‌توانیم فرض کنید اگر یک قدری بخواهیم توسعه به قضیه بدهیم، می‌توانیم اصلا از خلف مقام ابراهیم هم قضیه را توسعه بدهیم، به این طرف و آن طرف هم سوق بدهیم، نه، از خلف مقام...، اصل نماز است، آن مظروف است، ظرف[(پشت مقام ابراهیم بودن)] در اینجا اگر ما شک بکنیم آیا این قید است یا ظرف است- آن بحث اصولی که در اینجا می آید- ما می‌توانیم قیدیّت را به قاعدهٔ لاحَرَج برداریم وحکم به ظرفیت این بکنیم و ظرف هم در صورت عدم امکان قابل ارتفاع است ببقاء مظروف خودش، چون قید است که با انتفاء قید انتفاء مقید می‌شود ولی

ظرف این طور نیست.

رمی در جمار، در صورت عادی این حکم وضع شده است، اگر مسئله یک طوری باشد که برای انسان حرج پیش بیاید یا اینکه قاعدهٔ ضرر در اینجا پیش بیاید...، ما همین سال گذشته که به حج مشرف شدیم خب با یک عده بودیم دیگر، بچه بود، زن بود و فلان و این حرفها، اینها همه بودند دیگر، با این ازدحام عجیبی که بود گفتیم بطور کلی آنها را نیاوریم، خیلی پارسال ازدحام بود، خب اینها اصلاً نمی‌توانند و فلان و این حرفها و اصلاً خطر اینجا هست دیگر، مسئله خطر است، ما رفتیم از طرف اینها زدیم، بچه‌ها هم بودند، روز اول ما نیابتاً از سه تا بچه‌مان زدیم و اینها، روز بعد یا ظاهراً روز سوم بود، روز سوم این اهل بیت ما به ما گفت که فلان زن رفته زده، باید ما را ببری من خودم هم بزنم، گفتم بابا چی‌چی؟ هرکسی یک جور است تو را به این حرفها چه؟ گفت نه و فلان و این حرفها، ما را هم ببر،گفتیم که خب می‌آوریم که بالاخره توی دلش نماند و این یک سنگی هم زده باشد، گفت خودم می

خواهم بزنم، گفتم خیلی خب تشریف بیاورید بزنید. آمد و زد! با چه بدبختی خلاصه این سنگهایش را زد و فلان! من می دیدم که می‌زند و اینها، حالا خب دو تا سنگ هم توی کله‌اش خورد و این حرفها ولی خب آن عشق خدا و شیطان همچین او را گرفته بود که گفت این دفعه تو عقبه هم بیاییم بزنیم دیگر، اولی و وسطی و عقبه. سر جمرهٔ عقبه آمد و دو تا زد، من یک مرتبه احساس کردم این الان است که خفه بشود! یعنی هیچ بروبرگرد نداشت! یعنی نفسش در یک آن بند آمد! ما با یک طرز عجیبی! واقعاً معجزه آسایی یک فشار دادم به سمت عقب وتوانستم او را دربیاورم به هرکیفیتی! نعلین او را رفته بود، گفتم برود و اینها! این دارد می‌میرد و اینها! خلاصه حکم رمی جمرات این است واقعاً؟! حالا چون فلان زن رفته در یک شرایط[خاصی پس این هم باید برود؟]

حالا از این گذشته، اصلاً این رمیی که واقعاً حرج است بر این، خب این قابل وکالت است دیگر، باید وکالت بدهد. تمام احکام اسلام، احکام در یسر است و امثال ذلک. یعنی مسائلی که در تحت این

قاعده می‌تواند قرار بگیرد و این قاعده آنها را در پوشش خودش بگیرد الی ماشاءاللَه است منتهی صحبت در این است که ما مقدار حرجیّت را تشخیص بدهیم. مهم ترین مسئلۀ ما در این قاعده این است که مقدار حرجیّت چه مقدار است ؟ یک مقدار حرجیّت همین مقداری است که دیگر بالاخره هر آدم عامی این را تشخیص می‌دهد. مثل این موردی که برای ما پیش آمد، این دیگر هر دهاتیی هم که باشد می‌گوید در اینجا رفع تکلیف است. ولی ما وقتی به روایات نگاه می‌کنیم می‌بینیم روایات، دایرۀ حرجیت را اوسع از این می‌گیرند.

یک روایات است که راوی از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند، شخصی جُنُب است و کوزۀ آبی دستش است و می‌خواهد برود با آب آن کوزه غسل بکند ولی یکدفعه انگشتش را می‌کند توی آن کوزه یکدفعه حالا آب کوزه متنجس می‌شود یا اینکه خیال می‌کند...، بعد حضرت می‌فرماید خب اگر این دستش واقعاً قذر بود، این انگشتش قذره بود خب این باید برود این آب را خالی بکند. اگر این

قذره نبود این .... وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ .... ﴿الحج، ۷۸﴾ با همان آب برود و غسل بکند. یا اینکه یک ظرف آبی گذاشته و الان دارد غسل می‌کند از آن ظرف آب و آن غساله می‌ریزد در آن ظرف آب، خب اگر این غساله ریخت توی آن آب، دیگر انسان نباید دوباره همان آب را مصرف کند، حضرت می‌فرماید نه بابا ول کن وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مثلاً برو با آن آب غسل کن و...

ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم اصلاً قاعدهٔ حرج خیلی دایره‌اش وسیعتر از آن چیزی است که دارد مطرح می‌شود. الان می‌گویند طواف را به هر کیفیتی باید انجام بدهی ولو اینکه پدرت دربیاید! پشت سر مقام ابراهیم باید نماز بخوانی به هرکیفیتی ولو اینکه سه دور، دورِ خودت بچرخانندت! رمی جمار تا به حد قتل و موت نرسیده باید انجام بدهی! و و و...! خب اصلاً اینها خارج از موضوع است. به عبارت دیگر اصلاً بطور کلی عرض کردم که هر شخص عامی می‌فهمد بر اینکه اینها مسائل، مسائل حرجی است ولی وقتی که به روایات مراجعه می‌کنیم می‌بینیم خیلی دایره را از این وسیع‌تر گرفتند. لذا فتوای

مرحوم آقا هم بر همین بود که در مورد طواف دور کعبه، انسان آرام و راحت طواف کند. این است. از این مقدار بیشتر می‌شود حرج. همین، خیلی آرام، بدون اینکه کسی به او تنه بزند، بدون اینکه کسی...، نه اینکه چنان بچلانندش که اصلاً روغنش دربیاید!

گاهی اوقات، در بعضی از موارد بود که ما...، در یک مورد بود که ما خواستیم وارد صفا بشویم، جمعیت زیاد بود، ظاهراً نماز تمام شده بود یک عده داشتند از آن طرف می‌آمدند از مسجدالحرام بیرون، یک عده‌ای از این طرف می‌رفتند داخل مسجدالحرام، ما صبر نکردیم که مسیر خلوت بشود، گفتیم لابد رد می‌شویم. آمدیم در یک فاصلهٔ دومتری بود که خیلی فضا کم بود، درحدود ده پانزده سانت ما چنان به هم پیچیده شدیم که راستی راستی من احساس می‌کنم اگر آن بنیهٔ من نبود، یک شخصی واقعاً ضعیف بود، شاید یک صدمه‌ای برایش وارد می‌شد. چنان ما را مالاندند که روغنمان راست راستی درآمد! خب حالا ما مرد بودیم و فلان و این حرفها، توانستیم دوام بیاوریم. اگر یک زنی باشد و

این حرفها، اصلاً دوام نمی‌تواند بیاورد. احتمال خطر برایش هست. و در تمام این موارد اصلاً باید به قاعدهٔ حرج و اینها تمسّک کرد. این معنای آن الفاظی بود که در آیات و همچنین در روایات آمده است.

حالا منظور من از بیان این روایات در این جا این است که- برای بعدمان به درد می‌خورد- خلاصه ائمه علیهم‌السلام در چه زمینه‌هایی حرج را [موضوع قرار می‌دادند] برای رفع حکم؟ خب آن زمینه‌اش چه زمینه‌ای بوده؟ روایات در این جا زیاد است که خیلی هایش را مرحوم نراقی ذکر کردند و طبق استقصایی که کردند حدود هیجده تا روایت است ولی بیش از آن مقدار هم هست، من روایات دیگری هم دیده‌ام که دیگر ضرورتی برای ذکر آنها ندیدم و خیلی از روایات روایاتی است که اصلاً لفظ، در آن نیامده، ولی خودش دلالت دارد. در آن حجة الوداع که پیغمبر اکرم حج کردند و اینها، در آن جا روایات خیلی عجیبی دارد که در آنجا می‌آمدند از حضرت سوال می‌کردند که[مثلاً] در اینجا ازدحام پیدا شد ما این کار را کردیم، حضرت فرمودند لابأس! در آنجا لابأس! لابأس! آن روایت خیلی می‌تواند برای انسان

راه گشا باشد. همین طور روایات دیگر که این لفظ نیامده ولی در هر صورت به این معانی در آنجا تذکر داده شده است.

یکی فرض کنید روایتی است که در قرب الاسناد است و عن الصادق علیه السلام عن ابی عن النبی قال اعطااللَه امتی و فضّل به علی سایر الامم اعطاهم ثلاث خصال لم یأتی الانبیاء و ذلک انّ اللَه تعالی کان اذا بعث نبیاً قال له اجتهد فی دینک و لا حرج علیک یعنی خلاصه هر تکلفی می‌خواهی در دینت انجام بده، جهد خودت را در دین به کار ببر، سخت بگیر برمردم ولاحرج علیک و ان الله تعالی اعطا امتی ذلک حیث یقول و ما جعل علیکم فی الدین من حرج این مربوط به امت گذشته بود اما در امت ما من‌باب مثال نیست.

این معنا یک معنای کلی است اما آنچه را که ما در صدد آن هستیم،[این است که] مواردی را که ائمه بیان کردند آن موارد را پیدا بکنیم.

یکی روایت معروفی است که صحیحهٔ زراه از ابی جعفر است که در آنجا دارد که اگر دست کسی

برای صورت و برای وجه و اینها آسیب دیده باشد و این حرفها، انسان می‌تواند با یک مقدار دیگری، دست و صورت خودش را بشوید و اینها؟ حضرت می‌فرمایند لازم نیست، باید تیمم کند. این خودش یک امر حرجی است. یعنی حتی به این مقدار که مثلاً این دو تا انگشت فرض کنید بسته است، انسان آب را این طور می‌تواند بردارد، حضرت می‌فرمایند این مقدار نه، چرا فرض کنید با دستش آب بر روی صورت بریزد؟ این حرجی است و باید تیمم کند. یعنی اینقدر قضیه را حضرت در این جا سهل گرفتند.

یک روایت روایت فضل‌بن یسار است قال فی الرجل جنب یغتسل فینظر من الماء فی الاناء آب توی آن ظرف می‌ریزد فقال لابأس اشکال ندارد، از آن آب می‌تواند مصرف کند ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج خب این در حالتی است که می‌تواند برود یک کاسه آب عوض کند دیگر، حالا[اینقدر این مسئلهٔ سختی که نیست] منتهی همین قدر که دوباره لباسش را بپوشد، جلوی مردم برود و ظرف آب را عوض کند، این مقدار را...!

آن یارو بود که جنب شد درعرفات، گفتم برای شما قضیه اش را، شب بلند شد می‌خواست یواشکی غسل کند. بجای آب آن دیگ شربت را آنجا برداشت و روی سرش خالی کرد! بعد همهٔ موهایش به هم چسبیده بود! یارو بود آنجا که تعریف می‌کرد. بعد فردایش شعر هم درآوردند:

انّ الصفاء والمروتی ** بپر تو دیگ شربتی

یکی هم صحیحهٔ ابی بصیر است سألت عن الجب یجعل الرجل ؟ یک کوزه‌ای بوده که می‌خواست با آن غسل بکند انگشتش می‌رود آن تو، خب مثلاً انگشتش فرض کنید متنجس بود و اینها، این شک می‌کند در هر صورت، مورد مورد مشکوک است خب حالا آب کوزه نجس می‌شود یا نمی‌شود؟ حضرت می‌فرماید حالا نمی‌خواهد برود کوزه‌اش را عوض بکند ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج. اینها هست.

حالا این روایت، اتفاقاً خیلی روایت عجیبی است، موثقهٔ ابی بصیر است قال قلت لابی عبداللَه علیه السلام انّا نسافر ما در مسافرت هستیم فربما ؟

بالغدیر ما به یک غدیری می‌رسیم ؟ یک مقدار آبی مثلاً هست یک گودی هست فیکون فیه العذره اصلاً تو این عذره است فیبول فیه الصبی مثلاً می‌آیند بچه‌ها در آن ادرار می‌کنند فیبول فیه الدابه حالا آن دابه‌اش می آید در آن بول می‌کند اصلاً بطور کلی آبش برمی‌گردد و مضاف می‌شود، این طوری. دابه که به اندازهٔ یک استکان بول نمی‌کند می‌آید یک دفعه...

سوال: غدیر هم کم نیست

جواب: بله؟

سوال: غدیر به گودالهای بزرگ می‌گویند

جواب: نه، غدیر دیگر به دریاچه که نمی‌گویند! فرض کنید که کنار مثلاً یک چیزی هست، خب ما دیدیم دیگر، فرض کنید یک چیزی اندازهٔ اینجا[(این کلاس درس)]

سوال: می‌گویند چاله ها و...

جواب: نه، غدیر همین مقدار است یعنی آن مسافتی که سی متر چهل متر بیشتر نیست. خب بله بزرگ و کوچک هم داریم و این حرفها.

آن وقت آن که مثلاً کنار چیز و اینها یعنی خیلی

مُعتدُّبه نبوده والا اگر خیلی بزرگ باشد یک گوشه‌اش عذره باشد، خب دویست متر آن طرف تر یک عذره است خب باشد، این که اشکال ندارد. نه چیزی است که به ذهن می‌آورد که این واجب الاجتباب است، قضیه این طوری است، همه هم می‌آیند تویش ادرار می‌کنند، دابه می‌آید ادرار می‌کند، صبی می‌آید ادرار می‌کند، چی‌چی می‌آید ادرار می‌کند، بطور کلی وضعش یک وضعی شده که اصلاً تبادر به ذهن می‌کند که اصلاً باید اجتناب کرد، لذا از حضرت سوال می‌کند. اگر یک غدیری باشد فرض کنید من باب مثال طولانی، آن طرف که فرض کنید چشم کار می‌کند یک چیزی باشد، این هم در اینجا، این که اصلاً جای سوال نیست

سوال: ابی بصیر که آدمی نیست که بیاید از چیزهای کوچک، مثلاً فرض کنید غدیرکوچکی باشد که تویش بول کرده باشند و بصورت مضاف درآمده باشد حالا بیاید از این سوال کند

جواب: نه زمینه زمینهٔ سوال است. یک وقتی واقعاً مضاف است خب نمی‌آید سوال کند. یک

وقتی زمینه زمینهٔ سوال است که بالاخره باید چکار کنیم؟ این یک همچنین اوضاعی است، مثلاً آیا واقعاً می‌شود به این مضاف گفت؟ نمی‌شود گفت؟ آیا واقعاً این متنجس است نمی‌شود...؟ مورد سوال را هم خب باید ببینیم چه است؟

سوال: از عذرهٔ انسان سؤال می کند؟

جواب: بله. یبول الصبی داریم. اطلاق عذره بر همان عذرهٔ انسان و اینها می‌شود.

سؤال: ...؟

جواب: این همان مسئلهٔ حرج است دیگر والا نجاست که به حال خودش است.

فقال ان عرض فی قلبک منه ؟ اگر به دلت پیدا شد که نکند این مثلاً نشود، فقل هکذا یعنی این کار را انجام بده اخرج الماء بیدک یعنی مثلاً آب را با دستت خارج کن تَوضأ یا اینکه در بعضی از روایات داریم شُقَّ الماء بیدک آب را بزن کنار مثلاً، این طوری بوده، مثلاً این طوری این طوری بکن[(آب را کنار بزن)] بعد با آن وضو بگیر یا اینکه آب را خارج بکن وقتی که حالا توی دستت صاف است حالا وضو بگیر یا با یک ظرف بردار و ببین تویش چیزی

نیست ردش کن برود

سوال: ...؟

جواب: کدام؟

سوال: همین بحث زمان و مکان در حرجیّت...

جواب: بله بله بله فرق نمی‌کند منتهی باید در مورد خودش به کار گرفته شود

سوال: ... فتوای عرب بوی عربی می‌دهد فتوای فارسی بوی فارسی می‌دهد یعنی این می‌خواهد همان معنای مطلب زمان و مکان را برساند یا اقضائات مثلاً بلاد و...

جواب: نه، این فرهنگها و نحوهٔ معاشرتها را، اینها را می‌خواهد بیان کند. نوع فرهنگ را...

سوال: مثلاً اگر کسی می‌خواهد وضو بگیرد و در ایران است چون آب فراوان است می‌گویند با یک لیوان آب و اگر در مکه است می گویند با یک استکان آب، چون آب کم است. شاید کسی که در مکه این فتوا را می دهد اگر در طهران باشد این فتوا را ندهد

جواب: نه این را ما نمی‌توانیم بگوئیم. البته خب

این مسئله هست وقتی که ما خود مقدار آب را در شریعت متوجه شدیم خب فرق نمی‌کند. اگر شما کنار دریا هم نشسته باشید و می‌توانید با یک استکان آب هم وضو بگیرید، خب همان مقداری که ماء جاری بشود همان مقدار کفایت می‌کند چه کنار دریا باشید چه جایی باشید که قحط و خشکسالی باشد. اگر شما نتوانید به آن مقدار آب بدست بیاورید حکم تیمم می‌آید نه اینکه مقدار آب در وضو کم می‌شود، نه، این طور نیست. یا این مقدار است یا تیمم. اینکه یک رطوبت بیاید روی پوست را بگیرد این وضو نیست.

... فان اللَه تعالی یقول ماجعل علکیم فی الدین من حرج.

روایاتی که ما در اینجا داریم مثل روایت مراره و اینها که در اینجا آمده، خب روایت زیاد است، روایاتی که مربوط به ... و انّ الدین اوسع من ذلک، در صحیحهٔ بزنطی، اینجا می‌رود جُبّه بخرد نمی‌داند آیا این مُذکی است یا غیر مذکی است؟ حضرت می فرمایند ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج. به طورکلی...، ما این روایات را دیگر نمی‌خوانیم

خودتان دیگر مراجعه کنید.

سوال: ...؟

جواب: بله، این خودش هم می‌شود البته غیر از این هم داریم. غیر از این داریم نه اینکه حرج است، نه، اگر اماریت سوقیه نداشتیم خود حرج کفایت می‌کند. اینکه حالا شما که می‌روید یک جبه بخرید، دائم بروید تحقیق بکنید، تا توی سلّاخ خانه هم بروید که ببیند واقعاً این از آن، آن...، تا اینکه برسانید به یک مرکزی که آن مرکز آن کلهٔ فرض کنید که حالا سنجاب و... را[که ذبح کردند آیا موارد شرعی را رعایت کردند یا نه؟] این اصلا حرجی است. یعنی وقتی ما نگاه بکنیم می‌بینیم مسئله دایره‌اش خیلی وسیع است غیر از آنچه که تا به حال به ذهن انسان تبادر می‌کرده، خیلی دایره‌اش وسیع است. این روایات را خودتان مطالعه کنید، فردا دیگر سراغ این روایات نمی‌رویم. سراغ بحث های ...

ما امروز فقط خواستیم بگوئیم که این مسئلهٔ حرج دارای یک دایرهٔ وسیعی است که اگر ما بخواهیم به این قضیهٔ حرج عمل بکنیم خلاصه خیلی

از مسائل ممکن است تغییر پیدا بکند، خیلی احکام تغییر پیدا بکند.

سوال: ...؟

جواب: ...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد